

پارادوکس دین و روشنفکری

احمد رضا همتی مقدم

خردادنامه ش ۸۵ ۸۲/۱۱/۱۲



چکیده: رامین جهاننگلو و عده‌ای از اندیشه‌ورزان را عقیده بر این است که، گزاره «روشن‌فکری دینی» یا «روشن‌فکر دینی» گزاره‌ای پارادوکسیکال و ناسازگار خود متناقض است. نوشته حاضر بررسی و پاسخی به این عقیده است. نویسنده ابتدا نظریه جهاننگلو را تقریر کرده و اعتبار منطقی آن را مشخص نموده و سپس به نقد و رد آن پرداخته است.

در سال‌های اخیر عبارت «پارادوکس روشن‌فکر دینی» بسیار زیبا شنیده شده و عمدتاً به عنوان حربه‌ای برای خلع سلاح حریف از آن استفاده می‌شود. این عبارت امروزه به عنوان سخنی کاملاً اثبات شده از سوی برخی مطرح می‌شود. اما روشن‌فکر دینی فی‌الواقع یک پارادوکس است؟ پاسخ به این پرسش قطعاً نیاز به کندوکاوی در مفهوم روشن‌فکری و مفهوم دین‌داری دارد. این مقاله روایتی از «پارادوکس روشن‌فکر دینی» را بررسی می‌کند که در شماره ۲۷ خردادنامه همشهری در گفت‌وگو با رامین جهاننگلو مطرح شده است.

رامین جهاننگلو در گفت‌وگو با خردادنامه همشهری (شماره ۲۷) برخلاف برخی از هم‌فکرانش تعریفی دقیق از روشن‌فکری ارائه می‌دهد و بر اساس این تعریف معتقد به پارادوکس است. او می‌گوید: «من موضع مشخصی در این زمینه دارم. به‌طور مشخص در این تعبیر تناقض می‌بینم. این تناقض مربوط به تعهد روشن‌فکری و تعهد دینی است. روشن‌فکری برای خود تعهد خاصی دارد. این تعهد همان داشتن رویه انتقادی و در

جست و جوی حقیقت بودن است... روشن فکر به هیچ «حقیقت مطلق» ایمان ندارد، در حالی که جست و جوی حقیقت بنا به تعریف، سیال و پویاست. هر مرحله از تحقیق و تفحص روشن فکر، مقدمه مرحله بعدی است و مرحله نهایی وجود ندارد.» (تأکید در عبارت حقیقت مطلق از من است). انسان دین دار از حقیقتی حرکت می کند و او همیشه به یک حقیقت مطلق ایمان دارد، اما رویه انتقادی موجب می شود که هیچ گاه به حقیقت دست پیدا نکرد تا بتوان روی آن انگشت گذارد. بر اساس نظر جهانگلو روشن فکر دینی، عقل انتقادی را نمی تواند علیه خودش به کار گیرد، چون می تواند این کار را انجام دهد. در غیر این صورت او دیگر روشن فکر دینی نیست، بلکه روشن فکر سکولار است. او برای حل این تناقض چنین می گوید: «در حل تناقض دو حالت خواهیم داشت؛ یا این که دین دار بودن چیره شود یا این که روشن فکری بر دین داری پیروز شود، بنابراین زمانی که اقدام به حل تناقض شد، شما یا در مورد دین داری صرف صحبت می کنید یا روشن فکری صرف و دیگر مخلوطی از این دو نخواهد بود.»

به نظر می رسد پارادوکسی که جهانگلو از آن می گوید تناقضی منطقی است. (مانند PAP) به عبارت دیگر نمی توان گفت که «A روشن فکر است» و «A دین دار است»، چون دین دار بودن مترادف با روشن فکر نبودن است. استدلال جهانگلو به لحاظ منطقی معتبر (Valid) است. می توان استدلال او را به صورت زیر صورت بندی کرد:

الف) روشن فکر کسی است که به هیچ حقیقت مطلق ایمان ندارد؛ ب) دین دار کسی است که به حقیقت مطلق ایمان دارد. نتیجه: دین دار روشن فکر نیست.

اما او سه مؤلفه را برای روشن فکر بودن در نظر گرفته است: ۱) ایمان نداشتن به هیچ حقیقت مطلق ۲) داشتن رویه انتقادی و ۳) در جست و جوی حقیقت بودن. عطف این سه شرط با یکدیگر موجب می شود تا کسی را روشن فکر بنامیم، نقض هر یک از این سه شرط موجب ساقط شدن از روشن فکری می شود. استدلال او اگر چه به لحاظ منطقی معتبر است (یعنی اگر مقدمات صادق باشند نتیجه حتماً صادق است) اما «صحیح» (sound) نیست، یعنی مقدمات استدلال او اگر کاذب نباشند در بهترین حالت محل مناقشه است.

اولاً حقیقت و ایمان در عبارت «روشن فکر به هیچ مطلق ایمان ندارد» کاملاً مبهم است. اگر حقیقت به معنای واقعیت و ایمان به معنای علم یا باور باشد، قطعاً روشن فکر به واقعیتی در عالم خارج باور یا علم دارد. حداقل او به وجود جهان باور دارد (یا علم دارد). در غیر این

صورت او یک شک‌گر است که در زمره فیلسوفان شکاک قرار می‌گیرد و کار فلسفی انجام می‌دهد نه کار روشن‌فکری. در واقع اگر حقیقت به معنای واقعیت باشد گزاره فوق‌کاذب خواهد بود.

اگر حقیقت به معنای «truth» است، واژه مطلق در عبارت «حقیقت مطلق» واژه‌ای زاید (redundant) است، چون حقیقت یا صادق است یا کاذب. در واقع واژه مطلق در اینجا کارایی چندانی ندارد. از طرف دیگر در گزاره «روشن‌فکر به هیچ حقیقت مطلق‌ای ایمان ندارد» مشخص نیست که آیا حقیقتی وجود دارد و روشن‌فکر به آن ایمان ندارد و یا حقیقتی وجود ندارد که روشن‌فکر به آن ایمان داشته باشد. آن‌گاه مؤلفه «در جست‌وجوی حقیقت بودن» در شرط روشن‌فکری از نظر جهان‌نگلو زیر سؤال می‌رود، چون اگر حقیقتی وجود نداشته باشد، دیگر در جست‌وجوی حقیقت بودن کاری بیهوده است و این موجب تناقض در تعریف روشن‌فکری از نظر جهان‌نگلو می‌شود.

به نظر من، مراد جهان‌نگلو شق دوم است یعنی حقیقتی وجود دارد اما روشن‌فکر به آن ایمان ندارد و تصور می‌کنم مراد از ایمان در اینجا یعنی شخص دلایل خوبی برای باور به صدق چیزی در دست داشته باشد در این حالت سخن از خطاپذیری (fallibility) باورهاست. وقتی سخن از خطاپذیر بودن دلایل برای باور به یک گزاره است مراد این است که دلایل «ضرورتاً» به صدق یک گزاره نمی‌انجامد، یعنی ممکن است که گزاره در یک جهان ممکن کاذب باشد. بنابراین می‌توان گفت که حقیقتی وجود دارد اما دلایل خوبی برای باور به صدق آن در دست نداریم. یعنی روشن‌فکر کسی است که معتقد باشد دلایل خوبی برای باور به صدق حقیقت وجود ندارد و در تلاش برای جست‌وجوی این دلایل باشد و چون او رویه‌ای انتقادی در پیش گرفته است هیچ‌گاه متوقف نمی‌شود و هر مرحله برای او مقدمه مرحله بعدی است و مرحله نهایی وجود ندارد. اما دین‌دار (از نظر جهان‌نگلو) برخلاف روشن‌فکر کسی است که برای باور به برخی گزاره‌ها معتقد به «دلایل خطاناپذیر» است. یعنی دلایلی که ضرورتاً منجر به صدق یک گزاره می‌شود و جهان ممکنی وجود ندارد که در آن گزاره‌ای با دلایل خطاناپذیر اثبات شده باشد (که در این صورت صادق خواهد بود) و در عین حال کاذب هم باشد (یعنی در تمام جهان‌های ممکن آن گزاره صادق است).

اما دین‌دار بودن لزوماً بدین معنا نیست. یعنی فرد دین‌دار بنا بر یک تعریف لزومی بر این نمی‌بیند که باورهایش حتماً دلایلی خطاناپذیر داشته باشند. مطابق برخی از آرای جدید در

معرفت‌شناسی دینی، یک فرد دین‌دار تنها باید برای باورهای خود شواهدی در دست داشته باشد تا باورهایش به نحو معقولی موجه گردد^۱.

یعنی دین‌دار معتقد است که شواهد برای معقول بودن باورهایش کافی است، اما ممکن است باورهایش صادق نباشند. بنابراین او ممکن است موضع «عقل‌گرایی انتقادی» (critical rationalism) را پیشه خود کرده باشد. یعنی اعتقاد بر این داشته باشد که «نظام‌های اعتقاد دینی را می‌توان عقلاً مورد نقد و ارزیابی قرار داد، اگر چه اثبات قاطع چنین نظام‌هایی امکان‌پذیر نیست»^۲. در این معنا فرد دین‌دار (برخلاف ادعای جهان‌نگلو) از عقل در نقد یا سنجش نقادانه اعتقاد دینی خود نیز بهره می‌گیرد و هیچ‌گاه قاطعانه حکم نمی‌کند که بحث درباره حقیقت (و حتی اعتقادات دینی خودش) به نتیجه‌نهایی رسیده است بلکه هر مرحله را مقدمه مرحله بعد می‌بیند. دین‌داران معتقد به عقلانیت انتقادی نسبت به حقانیت دیدگاه‌های خود علم‌یقینی ندارند و به هیچ تضمین عقلانی بر درستی باورهایشان معتقد نیستند.

بنابراین مقدمه دوم، استدلال جهان‌نگلو (گزاره «فرد دین‌دار به حقیقت مطلق ایمان دارد») بر اساس این تعریف کاذب است. ممکن است کسانی اعتراض کنند که دین‌داری مستلزم نوعی «تسلیم محض» (total devotion) در برابر خداوند است و کسی که دلایل خطاپذیر برای باورهای دینی خود دارد نمی‌تواند چنین تعهدی را بپذیرد، اما لزوماً این‌گونه نیست. در واقع «عقل‌گرایی انتقادی به هیچ وجه با این قبیل تعهد سپاری تمام‌عیار مخالفتی نمی‌کند. بلکه عقل‌گرایی انتقادی به ما می‌گوید که نباید مدعی یقین عقلی‌اش بیش از آن‌که واقعاً برای ما قابل حصول باشد، بشویم.» نکته مهم دیگر این است که رویه انتقادی ضرورتاً بدین معنا نیست که هیچ‌گاه پایانی ندارد، چون کشف حقیقت به قدر طاقت بشری است. پس اگر قائل باشیم که دین‌داری یعنی باورهای ما به نحو معقولی موجه هستند نه این‌که آنها ضرورتاً صادق هستند، پس فرد دین‌دار می‌تواند عقل انتقادی را علیه خودش نیز به کار گیرد (همچنان که توضیح داده شد) و در این حالت برخلاف نظر جهان‌نگلو لزوماً به روشن‌فکری سکولار بدل نمی‌شود.

بنابراین اگر چه استدلال جهان‌نگلو به لحاظ منطقی معتبر است، اما صحیح و «استوار»

بازتاب‌انگیزه ۷۲

پارادوکس
دین و
روشنفکری

۱. دایرةالمعارف فلسفی راتلج، دین و معرفت‌شناسی، آلبین پلانینگا ۱۹۹۸

۲. عقل و اعتقاد دینی، طرح نو، ص ۸۶

(sound) نیست، چون مقدمات آن، آن‌گونه که نشان داده شد می‌تواند کاذب باشند یا در بهترین حالت، مناقشه‌انگیزند. در نتیجه ادعای او مبنی بر پارادوکس بودن روشن‌فکری و دین‌داری، صادق و صحیح نیست.

● اشاره

۱. بی‌تعریفی روشن‌فکری

همان‌گونه که روشن است هیچ تعریف صریح، واضح و به لحاظ منطقی معتبر از روشن‌فکری ارائه نشده است. نه غربیان که پدید آورنده اصلی این جریان هستند، توانسته‌اند تعریف و تبیین جامع و مانعی از این مسئله به عنوان یک جریان فرهنگی ترتیب دهند، و نه مقلدان مسلمان و غیرمسلمان در کشورهای آسیای توانسته‌اند چنین جریانی را به نفع جوامع خود شکل داده و سیستم مناسبی را فراهم آورند. وانگهی عده‌ای از اندیشه‌ورزان هر جامعه‌ای به تناسب جریان‌ها و موقعیت‌های اجتماعی، تاریخ، فرهنگی و مذهبی مختص جامعه خود تعریفی و تبیینی بخصوص از روشن‌فکری ارائه می‌دهند. بنابراین تعریف و شکل‌گیری جریان روشن‌فکری باید بر اساس مؤلفه‌های مزبور در کشور خودمان صورت پذیرد.

یکی از مؤلفه‌های مهم کشور ما، دین و جایگاه فرهنگی آن است، که نمی‌توان بدون لحاظ آن به تعریف روشن‌فکری پرداخت. از این رو بایستی چنان تعریف شود که، دامنه شمول آن همه عرصه‌ها و جنبه‌های فعال جامعه را در بر بگیرد.

۲. خاستگاه روشن‌فکری

با توجه به بررسی‌های تاریخی، روشن است که روشن‌فکری در عصر نوزایی جامعه غربی شکل گرفته و گسترش یافت. در آن دیار روشن‌فکری اساساً در تقابل و مبارزه با دین خرافی و تحریف شده راکد و جامدی بود که قرن‌ها مردم را در جهالت و فضای بسته فکری و علمی نگه داشته بود. یعنی روشن‌فکری برای از صحنه بیرون بردن دین آنچنانی شکل گرفته و رشد کرد. حال از لحاظ منطقی و متدولوژی آیا صحیح است در کشوری که نه تنها دین‌اش هیچ یک از مؤلفه‌های آن دین را ندارد، بلکه برخلاف آن همه مؤلفه‌های مربوط به رشد و تعالی، تفکر و دانش، و جامعه و تدبیر معاش، را در خود دارد، با همان رویکرد غربی به تعریف و تبیین روشن‌فکری پرداخت؟ با توجه به این نکته روشن می‌شود بسیاری از روشن‌فکرانی که در صدد ترسیم تصویری ناسازگار میان روشن‌فکری و دین (در اینجا بخصوص اسلام) هستند، با تکیه بر رسوبات فکری و تلقی نادرست از جریان روشن‌فکر غربی به چنین کاری دست می‌زنند. از این رو غالباً تفکر بر این مسئله استوار بوده است، که روشن‌فکر ایرانی همیشه هنگامی روشن‌فکر است که دین‌گریز، دین‌ستیز، نقاد سرسخت دین و مروج اندیشه‌های ضد دینی باشد! درحالی‌که چنین تلقی از

روشن‌فکری مسلماً خطا و نادرست است.

۳. اعتبار منطقی پارادوکس بودن «روشن‌فکر دینی»

با توجه به توضیح پیشین باید در نظر داشت تعریفی که جهان‌نگو بر روشن‌فکری ارائه کرده، بر اساس همان تفکر مزبور مطرح شده است. یعنی با یک پیش‌فرض نادرست، تعریفی ناقص و بی‌ربط و با موقعیت فرهنگی جامعه ارائه کرده است. بنابراین، اعتبار منطقی تبیین پارادوکس مزبور از این لحاظ فاقد ارزش است زیرا این‌که ما بخواهیم تعریف را به گونه‌ای سامان دهیم که به هر حال پارادوکس توجیه، تبیین و برقرار باشد، کاری بیهوده انجام داده‌ایم.

۴. مؤلفه‌های روشن‌فکر بودن

شرط و مؤلفه نخست، یعنی «ایمان نداشتن به هیچ حقیقت مطلق»، مؤلفه روشن‌فکری نیست، بلکه مؤلفه شکاکیت مطلق و معرفت‌شناسی پست‌مدرنیسم است. پیش‌زمینه و نتیجه این شرط عدم وجود حقیقت مطلق و بلکه حقیقت نسبی است؛ یعنی هر معرفتی که در حوزه دانش بشر قرار می‌گیرد از هیچ اعتبار مطلق برای اعتقاد، پایبندی، و التزام برخوردار نیست. زیرا هیچ حقیقت و منبع معرفتی برای چنین مسئله وجود ندارد.

وانگهی خود همین مؤلفه، به‌طور پارادوکسی و ناسازگار، دامن خودش را هم در بر می‌گیرد یعنی اگر ایمان نداشتن به هیچ حقیقت مطلق شرط روشن‌فکری است، روشن‌فکر حتی نباید به این گزاره ایمان داشته باشد، زیرا این مؤلفه یا حقیقتی مطلق است یا نسبی. اگر مطلق است روشن‌فکر نمی‌تواند به آن پایبند باشد و اگر نسبی است، پس به برخی از حقایق مطلق ایمان خواهد داشت، که در این صورت نیز روشن‌فکر نمی‌تواند این مؤلفه را در خود محقق سازد. در هر دو حالت، این مؤلفه دارای خودشکنی و ناسازگاری درونی است و نمی‌تواند مؤلفه‌ای برای تحقق معنای روشن‌فکر بوده باشد.

وانگهی دامنه پارادوکس این مؤلفه، خود روشن‌فکری را نیز دربر می‌گیرد. بدین توضیح که اگر این مؤلفه شرط تحقق معنای روشن‌فکری بوده باشد، آن‌گاه حتی روشن‌فکری هم تحقق نخواهد یافت، زیرا روشن‌فکر بر اساس این مؤلفه نمی‌تواند بر روشن‌فکری به عنوان حقیقت مطلق پایبند و مؤمن باشد از این‌رو حتی روشن‌فکر هم نخواهد شد.

مهم‌ترین نقطه ضعف تعریف جهان‌نگو همین مؤلفه است که وی، برای ایجاد برقراری نوعی پارادوکس بین روشن‌فکری و دین‌داری به عنوان حقیقت مطلق یا اعتقاد به برخی حقایق مطلق، این شرط را تعبیه کرده است، غافل از این‌که با توجه به این مؤلفه حتی نمی‌تواند روشن‌فکری را اثبات کند، چه برسد به شرایط دیگری مثل حقیقت‌جویی و چه برسد به ناسازگاری معنای تحقق نیافته از روشن‌فکری با دین‌داری یا هر چیز دیگر.

بازتاب اندیشه ۷۲

۷۲

پارادوکس
دین و
روشن‌فکری